

طرز بیان



بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۵ / ۲۵ رجب ۱۴۳۷ / ۳ می ۲۰۱۶ / شماره ۶ / ۴ صفحه

امام موسی کاظم ع فرمود: «فرزندم! دنیا دریای ژرفی است که افراد بسیاری در آن غرق شدند. کشتی ات در آن، باید تقوای خداوند باشد و درونش ایمان و بادبانش توکل و ناخدای آن عقل و راهنمای آن علم و سکانش صبر باشد.» تحف العقول النص ص۳۸۶

شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع) را تسلیت می گوئیم



در ۲۵ رجب سال ۱۸۳، هـ بنابر مشهور امام موسی بن جعفر(ع) در حبس سندی بن شاهک به شهادت رسیدند. هارون ملعون به ظاهر برای زیارت و در حقیقت برای دستگیر نمودن حضرت موسی بن جعفر (ع) و فرستادن آن حضرت از مدینه به بغداد به مسجدالنبی (ص) آمد. **خلفای ظالم دوران امامت حضرت:** آن حضرت ۲۰ سال داشتند که امامت به ایشان منتقل شد و مدت ۳۵ سال امامت فرمودند. در این مدت بعد از شهادت امام صادق (ع) مقداری همزمان با ابوجعفر منصور دوانقی بودند که او متعرض آن حضرت نشد.

بعد از منصور قریب به ده سال ایام خلافت مهدی بود او حضرت را به عراق طلبید و حبس کرد. شبی امیرالمومنین (ع) را در خواب دید که به او فرمود: «فهل عسیت ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم» «پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟»(محمد۲۲) وقتی بیدار شد، مراد حضرت را دانست و حضرت موسی بن جعفر ع را از زندان آزاد کرد.

پس از مهدی، پسرش هادی خواست آن حضرت را محبوس کند، ولی اجل او را مهلت نداد. به این خاطر که بیشتر از یک سال خلافت نکرد. خلافت به هارون که رسید امام ع را از زندانی به زندان دیگر فرستاد، تا در سال چهاردهم خلافتش آن حضرت را در سن ۵۵ سالگی به زهر جفا شهید کرد.

غسل و تدفین حضرت: پس از شهادت بدن شریف حضرت را طبق دستور هارون با جامه ای کهنه، جهت اهانت به آن بزرگوار، روی نردبانی گذاردند و چهار حمال بر دوش گرفتند و کسی جلوی جنازه صدا می زد: «هذا امام الرافضة» «این امام رافضیان است.»

امام رضا(ع) قبلا متوجه غسل و کفن و نماز آن حضرت شده بودند. سپس شیعیان آمدند و گل آوردند و احترام کردند و در محل فعلی حرم مطهر، بدن آن حضرت را دفن کردند. تعداد فرزندان آن حضرت۳۷ نفرند.

اعلام الوری ج ۲ ص ۶، بحارالانوار ج۴۸ ص ۱ و ۲۰۶، عیون اخبارالرضا ج ۲ ص ۸۵ و...

عیسی (ع) فرمود: «فردی که از خداوند باشد، سخن خداوند را می شنود و فردی که از خداوند نباشد، سخن خداوند را نمی شنود» چون از خدا نیست و سخن خدا را نمی شنود، قوم یهود در پاسخ گفتند: آیا درست گفتیم که شما سامری هستید و یک دیو دارید؟

عیسی (ع) در پاسخ فرمود: «من دیو ندارم. لکن احترام پدر خودم را نگه می دارم و شما مرا بی حرمت می سازید. من دنبال مجد و بزرگی برای خودم نیستم و لکن کسی هست که می طلبد و داوری می کند. حقیقت را به شما می گویم که اگر کسی کلام مرا حفظ کرد، تا ابد مرگ را نخواهد دید.»

انجیل یوحنا اصحاح هشتم

ستاره مشرق و ولادت عیسی بن مریم (ع)

آقای دارن از آمریکا – در مورد ستاره مشرق که مُنجر به هدایت ایرانیان به حضرت عیسی ع شده است- سوال نمود. پاسخ سید احمدالحسن :

در انجیل متی اصحاح دوم آمده است: «و انگاه که عیسی در ایام هیرودس پادشاه از بیت لحم یهودی زاده شد، مَجوس از مشرق به اورشلیم آمدند * و گفتند این مولودی که پادشاه یهود است، در کجاست؟ ما ستاره ای را در مشرق دیدیم و آدمیم تا بر آن سجده کنیم.»

ستارگان نورانی که از خود نور منتشر می کنند، اگر در برابر سیاره های دیگر مقایسه شوند، اندک هستند. و ستارگان و سیاره هایی که نور آن ها را مُعکس می کنند، در مقایسه با کل فضای وسیعی که در آن در چرخش و تسبیح هستند، اندک تر هستند. هر جرمی در فضا تأثیر گذار است و ممکن است که تأثیر آن زیاد باشد و بعضی از اجرامی را که در محدوده تأثیر آن هستند، وا دارد که به دورش بچرخند. به طوری که گویا در برابر آن خاضع ومطیع او هستند. پس ستارگانی را می یابیم که به دور ستارگان دیگر می چرخند و سیاره هایی را می یابیم که دور ستارگانی در چرخش هستند و ماه هایی را می بینیم که به دور سیاره ها می چرخند. و تَجَمُّعات زیادی از غبار و سیاره ها و ستاره ها و

است که از آن ها صادر می شود یا از آن مُعکس می گردد. و برای ما ممکن است که بفهمیم که انسان آنگاه که برای خدا، اخلاص به خرج دهد، نزدیک است نوری گردد که به واسطه وجود خودش بدرخشد؛ همان گونه که خورشیدها نزدیک است که از طرف خودشان بدرخشند. یعنی نزدیک است که انسان، نوری شود که در آن تاریکی نیست؛ زیرا بر صورت خدا آفریده شد.»«الله خلق آدم علی صورته» «خدا آدم را بر صورت خود آفرید.» الکافی: ج ۱ ص۱۳۴، توحید الصدوق: ص۱۰۳ «فخلق الله الإنسان علی صورته، علی صورة الله خلقه.» التوراة: سفر التکوین الاصحاح ۱

«پس خدا انسان را بر صورت خود آفرید. او را بر صورت خدا آفرید.»

همچنین وصی وفرستاده امام مهدی ع در خصوص نقش سیاه چاله ها در عالم فضا و نیز نقش انسان در این دنیا در مقایسه با آن ها –به صورت خیلی روشن و واضح– توصیف نموده است. ایشان می فرماید: «می بینیم که تعداد بسیار زیادی از اجرام، به دور خفه ای عمیق که در مرکز است، می چرخند و به این خفره، سیاه چاله می گویند و در همان حال این سیاه چاله از بلعیدن آنچه در دهانش بیفتد، باز نمی ایستد. با این حال این اجرام از چرخش به دور آن باز نمی ایستند و گویا آن ها مشتاق هلاک خود هستند و گویا اراده، بر بلعیدن سیاهچاله است و خود را چنان

می پندارند که گویا بر آن احاطه دارند و گویا سیاهچاله به طور کامل در دهان آن هاست؛ همان گونه که ما همگی بر دور دنیا می چرخیم و انگار که با شوق و عشق بر آن مسلط هستیم و تصور می نماییم که قادر به بلعیدن آن هستیم در همان حال، دنیا است که ما را یکی پس از دیگری می بلعد و از ما چیزی نمی ماند و اجساد ما را حشرات و زمان هلاک می کنند. آن روح هایی که در دهان دنیا بیفتند، جز مسخی تاریک و بدون نور از آن ها باقی نمی ماند. اندکی از ما، انتخاب می کنند که از دهان دنیا به دور باشند تا با ارواحی نورانی، از جذالیت این دنیا خلاص شوند و به طور کامل در خفره تاریک دنیا نیفتند. همان گونه که تعداد اندکی از ستارگان، به دور از سیاهچاله می چرخند.»

فلذا سید احمد الحسن ع پاسخ به سوال برادران را با وصف کلمه خدا به اتمام می رساند و در این خصوص ادامه می دهد: «پس همان گونه که به تو گفتیم: هستی، کلمه خداست و به این ترتیب برای ما ممکن است که دائماً از آن بشنویم تا اینکه از آنچه این کلمه می گوید، کتاب ها را پر کنیم. لذا اگر که این کلمه را شنیدی، شاید لازم نباشد تا به تو بگویم آنان که به سوی یسوع –عیسی ع – آمدند، کدام ستاره را دیدند و قطعاً خواهی فهمید که آنان کلمات خدا را شنیدند و ستاره را در تاریکی شب دیدند و خدا با رویا، آنان را هدایت کرد که نور و ستاره مبارکی که بر زمین مقدس ادامه دارد

وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق ع از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:

”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله ص وصیتش را به امام علی ع املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (م ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، (پس) هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است”

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی : ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسكري علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی ع و حضرت ایلیا ع برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله ص به همه جهان انتشار یافت.

ایشان برای اثبات حقانیت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱) نص الهی: یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعه لله(دعوت به حاکمیت خدا)

سردبیر

رحمت الهی

پیامبر در مقابل عذاب الهی رحمت خداوند است. اما چگونه این رحمت شناخته می شود. چگونه دعوت پیامبر از دیگر دعوت های جعلی شناخته می شود؟ مسلمانان چگونه توانستند محمد (ص) را بشناسند وار او پیروی کنند ولی «مسيلمه» و«سجاح» و «اسود عنسی» وديگر علمای مسيح يا يهود يا علمای احناف را به پیامبری نپذیرند؟ آیا این ها ساده لوح بوده وهيچ گونه حجت وبهانه‌ای برای پیروی از محمد (ص) وقانع کردن مردم نداشتند تا آن ها را متقاعد کنند که دعوت های باطل ودروغیشان حقیقت دارد؟

آیا اینکه مسیحیان نامه‌ای را که عیسی (ع) در آن به آمدن محمد (ص) خبر می دهد را معتبر نمی شمردند؟ مگر یهودیان پیروان موسی واخنا پیروان ابراهیم نبودند مگر پیروان علمای مسیح و یهود واخناف نمی گفتند:

«ما پدران خود را بر ایینی یافتیم وبه آثار آنها اقتدا می کنیم.»

«نه. ما از آنچه پدران خود را در آن یافتیم، پیروی می کنیم ؛ اگر اِگر پدران آنها چیزی نمی فهمیدند وهدایت نیافتند باز از آنها پیروی خواهند کرد»

مگر نمی گویند یک گنجشک در دست بهتر از ده گنجشک بر روی درخت است.

اما آن ها هیچ چیز بر درخت نمی دیدند. آن ها تردید داشتند؟

آیا آن ها واقعا گنجشکی در دست داشتند یا این فقط یک توهم بود ونیرنگی که شیطان برای فریشان به کار برد؟ مگر همین ها نبودند که در مقابل سخنان محمد (ص) می گفتند: او دیوانه است. مجنون است. جادوگراست. کاهن است. دروغگو و نادان است و... پس چگو می توان پیامبر واقعی را شناخت؟

۱: دیوانه‌ای که سخنان بزرگ وحکمت امیز می گوید.

۲:مجنونی که با کلمات الهی اهریمن را از انسان دور می کند وجنّیان کافر وشیطاین از او فرار می کنند.

۳: کاهنی که وقت خود را به نماز وعبادت می گذراند.

۴: دروغگویی که به راستگویی وامانتداری مشهور شده بود.

هئادانی که از میان دانشمندان مبارز می طلبید ودر علم بر آنها پیروز می گردد. وبرای پاسخ به او جز سفسطه ومغالطه واقترا چیزی ندارند. گمان می کنم این تناقض‌ها کافی است که بدانیم حق با رسول خداست. واما جن این موجود ضعیف وبیچاره حتی انواع بد و شرورشان در مقابل اشرار بشر ضعیف وبیچاره‌اند. اما علمای گمراهی که با پیامبران مبارزه می‌کنند آنها را مخلوقات ومشتناکی نشان می‌دهند که قدرت های عجیبی دارند. در حالی که خودشان می دانند که شیاطین نمی‌توانند در مقابل یک آیه و یا یک کلمه خداوند مقاومت کنند.

فقیه کامل:

امام علی(ع):

آیا شما را از فقیه کامل، خبر ندهم؟ آن که به مردم اجازه نافرمانی خدا را ندهد، و آنها را از رحمت خدا نومید نسازد، و از مکر خدایشان آسوده نکند، و از قرآن رو به چیز دیگر نکند، و خیری در عبادت بدون تفقه نیست، و خیری در علم بدون تفکر نیست، و خیری در قرآن خواندن بدون تدبّر نیست.

کافی (ط – دار الحديث)، ج۱، ص: ۸۷

در مطالب قبل به این اینجا رسیدیم که آموخته هایی که بر انسان وارد می شود –چه در بیداری و چه در خواب– منابعی دارد که یا از خداوند یا از نفس و یا از ابلیس است. سوالی که پیش می آید، این است: اثر این آموخته ها، کجا واقع می شود؟

الان برای ما روشن می شود که مکان آموخته هایی که به انسان وارد می شود و از جمله آن رویاست که محل شاهد است، در صفحه وجود انسان نقش می بندد، این آموخته ها در صفحه وجود انسان نقش می بندد یا می توانی آن را مکان حافظه یا آموخته‌ها پنامی وآن در نفس انسانی –روح – است. برای منتقل نمودن ابتدایی، این آموخته ها باید دید: در چه مکانی محافظت می شود؟ تا در تصرف انسان باشد. مثلاً: آموخته های صادقه، وجه انسان و رفتار او را تغییر می دهد؛ چون آن، داده های خداوند است و انسان را نورانی می کند. خداوند متعال فرمود: «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ»س۸۰ «کسی که برایتان در درخت سبز، آخگر نهاد که از آن آتش می‌افروزید.»

درخت سبز به معنای دین است و معنای آیه این است: خداوند برای شما از دین نوری قرار داد و شما به واسطه آن، در آسمان ها ارتقاء می یابید. پس خداوند در دین نوری قرار داد که به واسطه آن با مردم رفتار می کنید وحق را از باطل می شناسید. به واسطه آن علم و نور که عبادت و اطاعت خداوند است، انسان ارتقاء می یابد. این همان حقیقت و منظور آیه است. اما ظاهر آیه روشن است و به توضیحی نیاز ندارد. هر فردی که فرایند ترکیب نور را در گیاه آموخته باشد، می داند که چوب نتیجه ای از نتایج این فرایند است که معمولاً بر ماده سبز موجود در برگ ها تکیه می کند و این آیه ای از آیات خداوند است.

به صورت خلاصه، گیاه به جای دستگاهی است که حرارت خورشید را به صورت چوب ذخیره نموده است وامکان دارد این چوب، این حرارت را در هر زمانی پَدهد.

تفسیر امام حسن عسکری (ع) در روایت شریفی از امام سجاد (ع) در تأویل درخت می فرماید: «این درختی است که اصل آن محمد است و بزرگ ترین شاخه های آن، علی است و بقیه شاخه های آن، آل محمد –به اندازه جایگاه های آنان– هستند وشاخه های کوچک آن، شیعه و امت اوست؛ به اندازه جایگاه ها واحوال آنان…» مستدرک سفینه البحار التمازی: ج ۵ ص ۳۵۹

پس پیامبران و اوصیاء وشعیبان آنان، علم را از درخت پاک و مبارک جمع می کنند و به شکل نور یا علم در اختیار مردم قرار می دهند. یکی از راه های شناخت و رسیدن به این علم و نور، رویای صادقه می باشد که انسان با توجه به سوی خداوند، درب ملکوت برایش باز می شود تا کلمات خداوند، همچون نور بر وجودش بتابد و آن علم و نور را در عالم امکان به عمل



ترجمه نماید.

مومن باید عمل کند تا فقط حقیقت را نشنود و نبیند. بلکه خود را با آن شعله، نورانی گرداند. بلکه برای مومن بهتر است که به کلی در آتش حقیقت بسوزد؛ تا خود حقیقت وحاکی حقیقت باشد.

البته انسان با توجه به دنیای فانی آین حقایق را از یاد بُرده وخداوند به رحمت خویش، بهترین نعمت ها را که فرستاده های خویش می باشد جهت یاد آوری فرستاده و در آخرت در مورد این فرستادگان که بهترین نعمت خداوند هستند، سوال خواهند شد.

نکته: راوی می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: منظور از سخن خداوند: « لتسئلن يومئذ عن النعم» «در آن روز، از نعمت پرسیده می شود.» چیست؟ ایشان فرمود: «از نعمتی که خداوند به امت به واسطه

رسول الله داده است، پرسیده می شود و در مورد اهل بیت ایشان.» بحار الأنوار : ج ۷ ص ۲۷۲

امیرالمومنین (ع) می فرماید: «فرستادگانش را مبعوث نمود و پیامبرانش را پی در پی فرستاد؛ تا ميثاق فطرتش را یادآوری کند وبه آن ها باز گرداند ونعمت فراموش شده اش را به یاد آنان بیاورد و با تبلیغ بر آنان احتجاج کند وعقل های دffen شده را برای آنان بر انگیزد.»

از پیامبر (ص) روایت شده است: «من و علی، نوری بین دستان رحمان بودیم، ۱۴هزار سال، قبل از اینکه خداوند عرشش را بیافریند ودر روایت عوالم است: ۴۰هزار سال قبل از آدم. ما در نور وارد شده بودیم، تالاینکه به محضر بزرگی او در ۸۰ هزار سال رسیدیم. بعد خداوند آفریده ها را از نور ما آفرید و همه آفریده ها، ساخته ما هستند.» در حدیث دیگر است: «وآفریده ها بعداز آن، ساخته های ما هستند.» فی اللهمه البیضاء للتبریزی الأنصاری ص۶۴

پدیده ای بنام الحاد:

الحاد پدیده‌ای است که برای بشریت از دیرباز شناخته شده و چندان ناشناخته نیست. این جریان‌ات امروزه به شکلی دامنگیر ادیان الهی شده که تقریباً حلقه را بر متفکران ادیان تنگ کرده است. اما برای کسانی که ادعای عالم بودن میکنند –در هنگام بروز شبهات– همچون لاکپشتی سر در لاک خود فرو میبرند و به اصطلاح، خود را به نادانی میزنند و می گویند: این امور بی اهمیت است.

لکن باید با صراحت سخن گفت. پدیده الحاد در اثر ناکامی علمای ادیان در پاسخ به پرسشهای مردم و وجدان کنجکاو آدمی به شکل امروزی خود در آمده است که دارای مؤسسات و شرکت هایی شده که بر این جریان‌ات الحادی سرمایه گذاری میکنند.

مهم ترین این پرسشها، در کتاب ژن خود خواه آقای داوکینز –دانشمند ملحد رشته‌ی زیست شناسی تکاملی– ذکر شده است.

آیا حیات و زندگانی دارای معنای خاصی است؟ دلیل وجود و پیدایش ما یا به اصطلاح دینی، هدف از آفرینش ما چیست؟ انسان کیست؟

این چند سوال در نگاه اول به نظر ساده می‌آیند. لکن این چند سطر تارهای حساسی هستند که امروزه ملحدان بر آن ها نوازندگی می‌کنند.

لکن با وجود علمای ادیان(منظور ادیان ابراهیمی) به این پرسشها، پاسخهایی سرسری داده شده است که به جای این که کنجکاوِی انسان را خاموش کند، باعث افروخته شدن هر چه بیشتر آن می‌شود و این گونه رفتارها از سوی علمای ادیان، باعث سرد شدن ارتباط میان مردم و دین شده که این امر برای جریانهای الحادی نقطه قوت به شمار می‌رود.

در جوامع غربی که در قرن های پیش نظام کلیسایی حکم میکرده و مردم و حکومت زیر سلطه آن بودند، چهل و بی سوادِی مردم به حدی رسانده شده که مردم عادی حق خواندن کتاب مقدس را نداشتند و باید به دستورات پدر روحانی بسنده میکردند. دادگاه تفتیش عقاید که جای خود را دارد. در آن زمان هیچ کس امنیت لازم را نداشت؛ امنیتی که میبایست در زیر سایه دین و کلیسا محقق می شد.

در کل، این اتفاقات دست در دست هم نهاده و بنیاد کلیسا و دین را سست گردانید، به شکلی که امروزه توان مقابله با دلایل الحاد را ندارند.

با مطرح شدن نظریه فرگشت (تکامل) توسط چارلز داروین دیگر چیزی برای علما باقی نماند.

اما با یاری خداوند تبارک و تعالی کتاب توهم الحاد سید احمد الحسن، معادله ملحدان را نقش بر آب نمود. در این کتاب سعی بر آن شده که جایگاه علم و دین به صورتی که در خور آن ها است تمیین شود و مثال های بررسی شده همان مثال هایی هستند که آقای داوکینز در جهت اثبات نظریات الحادی خویش مطرح ساخته است. علاوه بر این، این کتاب تَهِی بودن پاسخهای علمای ادیان در مورد نظریات علمی را آشکار می کند.

«کاری از گروه توهم الحاد»

منتشر شد...

کتاب توهم الحاد



لینک مطالعه آنلاین کتاب به زبان فارسی:
WWW.ALMAHDYOON.CO/DOA.HTML

« توهم الحاد »

هم اکنون می توانید کتاب توهم الحاد را به زبان فارسی به صورت آنلاین مطالعه کنید واز مطالب علمی آن استفاده نمایید.

@zaman_zohour @tavahomelhad

اصالت و معاصرت

متفکران – چه مسلمان و چه غیر مسلمان – باین اشکال و جدال چگونه رفتار کردند؟

قسمت پایانی

بنابراین باز می گردم: ۱.تفسیرختم نبوت که متفکران اسلامی –شیعه وسنی– بیان کردند، باطل واشتباه است وهرچیزی که بر اشتباه وباطل بناشود باطل واشتباه است.

۲.اختراع ابزارهایی که به دین توانایی همراهی دهد، همان طور که اهل سنت سد ذرایع ومصالح مرسله وقیاس را ایجادکردند، به نسبت شیعه اجتهاد را ایجادکردند همان

طور که اندکی قبل شنیدیم، منطقه الفراغ ایجادکردند، صلاحیات معصوم را به غیرمعصوم دادند، دین را بدون دلیل به ۲ قسمت تقسیم کردند: ثابت ومتغیر، ایجادکردند وایجادکردند، ایجاد این ابزارها اعتراف ضمنی وصریح براین است که دین کامل نشده است، و الا اگر اعتقادداشتند که دین کامل است نیازی به ایجاداین مسائل نداشتند؛ این مناقشه دوم بود.

عزیزانم مناقشه سوم، ۳. حصر این که برای حل مشکل فقط به قانون توجه کنند اشتباه است، الان سخنان برخی از علماء را شنیدیم، آنان به چه چیزی توجه می کنند؟ به قانون اسلامی وتشریع اسلامی توجه می کنند، بگذارید این گونه بگویم: فقط به نص اسلامی نگاه می کنند، وآن را تقسیم به ثابت ومتغیر کردند، و ویژگی هایی به این نص دادند، شامل شدن دین یامثلاً حق وتو، درنتیجه نگاهشان به کجاست؟ نگاهشان فقط به نص است، نگاهشان فقط به قانون است، نگاهشان فقط به تشریع است، ومن به آنان می گویم: اگر میلیون ها سال ادامه پیداکنند، و فقط به قانون دقت کنید اصلاً ویژگی کامل شدن به دین داده نمی شود، دین اصلاً نمی تواند انسان را همراهی کند، ویژگی نص ومتن سُکوت است، ونص ساکت نمی تواند دستان انسان را بگیرد وبا تمام مسائل متغیرانسان همراهی کند، این نص باید هم ردیفی داشته باشد، سخنگویی باشد، قانون به تنهایی نمی تواند مردم را رهبری کند، نیاز به فردی داریم که در قانون خیره است وآن را در کنار قانون قرار دهیم، واین ۲ مورد که عبارت از قانون وفرد خیره در قانون است –فردی که قانون رااِجرا می کند– باعث می شوند دین دست تو را برای رفتن به سمت خدا وخوشبختی دنیا وآخرت بگیرداما کل تلاش هایی که انجام دادند –هرچند میلیون ها سال طول بکشد– باعث نمی شود وهرگز نمی توانند دین را همراه با زندگی انسان کنند.

راه حلی که برای این مشکل می دهیم از سخنان سیداحمدالحسن ع است، برادرانم راه حل صحیح این است، جِدالِ بینِ اصِلّت وَمُتَغیّر، تمام مسائلی که شنیدید بحث هایش طولانی است، و اگر خوف اطاله بحث نبود، برایتان مُفَصّل توضیح وشرح می دادم.

خلاصه ودریک کلمه باید اعتراف کنیم که دین با حاکمیت خداوند مساوی است، به این معنا که قانون و اجراکننده آن هر ۲ الهی هستند، باید به این حقیقت اعتراف کنیم، اگرخواهیم این مسئله را تفصیل دهیم و اگر دین را عبارت از یک دایره بدانیم، دین عبارت از دونصف دایره است، نصفی از آن عبارت است از قانون اساسی که در قرآن کریم جلوه کرده است، نصف دیگرعبارت است از فرد خیره در قانون که در بخش رسالت در محمودآل محمد ص جلوه کرده است.

بنابراین ای مومن، اگرمی خواهی ایمانت کامل شود، باید ۲ نصف دایره راگیری، منظور از ۲ نصف چیست؟ همان ثقلین همان طور که محمد ص فرمود، «من ۲ چیز گران بها در میان شما قرار دادم که اگر به آن ها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید کتاب خدا وعترتم اهل بیتم» کتاب خدا همان قانون اساسی ودستور جوادان است، عترتم اهل بیتم همان فردخیره در قانون است، یعنی فرد خیره ای که از سوی خداوند تعیین شده است، یعنی ولیّ خداوند که با اخلاصش توانسته است، هم ردیف قانون قرار گیرد، درنتیجه این کل دین است، در باب قرآن کریم خداوند به حبیبش محمد ص می فرماید: «ونزلنا الیک الذکرتیباً لکل شیء» «قرآن را به تو وبری بیان هرچیزی فرستادم» بنابراین در باب کتاب، کوتاهی ومشکلی نیست، اینکه تمام مسائل اساسی که تو به آن نیاز داری در آن است، دین آمده است تا دست تو را برای رفتن به سمت خداوند تبارک وتعالی بگیرد، و الا «ای مردم شما فقیران به سوی خداوند هستید وخداوند بی نیاز ومورد ستایش است» بنابراین در باب قانون، آن بیان هرچیزی است.

درباب فرد خیره در قانون، اهل بیت ع فرمودند: «لاتخلو الارض منا» «زمین از ما خالی نمی شود» حتی یک لحظه از ایشان خالی نمی شود، محمدبن حکیم می گوید: برامام رضاع وارد شدم وعرض کردم: آیا زمین بدون حجت باقی می ماند؟ فرمود: «خیر، اگراین گونه شود، اهلش را درآن فرو می برد» اهلش را فرو می برد، به رغم اینکه قرآن در آن باشد، اهلش را فرو می برد، به رغم اینکه آن نصف وجود داشته باشد، به رغم اینکه یک ثقل وجود داشته باشد، زمین اهلش را فرو می رود، چون درآن فردخیره ای وجود ندارد، تابه این قانون حق ونقش آن را بدهد، و الا آیا اگر قرآن به دست متفکران وهایی قرار بگیرد، حقتش اداء می شود؟ آیا در قانون مشکلی وجود دارد؟ اگر در کنار قانون فرد خیره در قانون وجود نداشته باشد، ابزاری می شود تاهاوی نفس ومصلحت های دیگران را پاسخ بدهد، وشیطنتی که در کنار نص ومتن انجام می شود، بنابراین تبدیل به ابزار بازیچه ای می شود؛ واضح است؟ بنابراین در باب قرآن کریم، قرآن بیان هر چیزی است، درباب خلیفه یا هم تراز قرآن کریم ثقل دیگر، زمین تاروز قیامت از حجت خالی نمی شود، نتیجه در یک کلمه: کتابی که همه چیز رابیان می کند وفرد خیره در قانون یا حجت که در هرزمانی وجود دارد، مساوی با همراهی دین با انسان تا نهایت راهش است. هرتفسیر دیگری غیراز این، حکم کردن به شکست دین در رهبری دین به سمت خوشبختی در ۲منزل است، اگر به هرکدام از آن اعتقاد داشته باشی، به قانون ودستورالهی ودر همان زمان به فرد خیره در قانون ایمان داشته باشی –فردی که قُدرّت این دستور را اجرا می کند– مشکل حل می شود، وهیچ تفسیردیگری –غیراز این تفسیر– نمی تواند همراهی دین با زندگی انسان را حل کند.

درنتیجه اشکال بین ثابت ومتغیر نزد چه کسی به وجود آمده است؟ نزد افرادی که به وجود حجت در هر زمانی ایمان ندارند، حجتی که در کنار قرآن قرار گیرد وآن چه راکه خداوند تبارک وتعالی می خواهد بیان نماید، اما اگر درهر زمانی حجت وجود داردونزد او تمام راه حل هایی که برای مسائل متغیر است وجود دارد –چون ایشان همان طور که گفتیم فرد خیره در قانون است– بنابراین آیا چیزجدیدی وجود دارد که خلیفه خداوند نتواند آن را برای انسان حل کند؟ اصلاً این گونه نیست، به این گونه همراهی با دین می شود.

۱.عزیزانم خلاصه بحث –به نسب شخص خودم وقطعا شما شنیدید، هرچند موضوع به بحث طولانی نیاز دارد– خلاصه وحقیقت

این است که: این سخن «حسبنا کتاب الله» «فقط کتاب خدا برای ما کافی است» مساوی بااین سخن است که قانون الهی به تنهایی برای همراهی باانسان کافی است.

۲.عزیزانم نکته دوم که مُبْتَنی برحجت است این می باشد: هر کسی می خواهد به جوادانی اسلام، ایمان بیاوردوآن را انتخاب کند واینکه اسلام قدرت دارد با انسان همراهی کند، هرکسی می خواهد به این مطلب ایمان بیاورد، قطعاً باید به وصیت رسول الله محمد ص در شب وفاتش ایمان بیاورد. واگر وصیت را قبول نکند، به شکست دین حکم کرده است واینکه دین نمی توان بازندگی جدید انسان همراهی کند؛ انسان مومن و مُنْصِف یکی از این ۲مسئله را انتخاب کند. ومومن حتماً ایمان به دین را قبول می کند واینکه دین می تواند با انسان تاآخرین لحظه زندگی اش همراهی کند. واین مسئله با پذیرش وصیت رسول الله محمد ص در شب وفاتش قابل دست یابی است، چون این وصیت، اوصیاء رسول الله ص را از روز اول تامروز وحتى تاروز قیامت مشخص کرده است.

۳.عزیزانم نکته سوم –هرچند این نکته به یک جلسه نیازدارد، ولی خلاصه می گویم– غیاب معصوم وبه وجود آمدن زمان قُمرت وپنهان بودن حجت از مردم به معنای همراهی همراهی نکردن سرپرست حقیقی دین نسبت به نیازهای جدیدمردم نمی باشد، اصلاً این گونه نیست، بلکه عکس این مطلب صحیح است، چون مردم علت حقیقی غیبت معصوم هستند، همان طور که سیداحمدالحسن ع در بحث آیه اکمال دین آن را توضیح دادند وهرکسی تفصیل آن را می خواهد به آن بحث مبارک مراجعه کند.

۴.تظاهراتی که امروزه در عراق انجام می شود بر شما پنهان نیست، نکته روشن است، یا فساد در قانونی است که انسان می خواهد با آن حکومت کند، یافردی که قانون را اجرا می کند فاسد است، اما اگرهر ۲ فساد باهم جمع بشوند، وای برمردمی که این ۲ فساد باهم جمع شدند، نصیحتی از من واز ما –چون جزئی از این مردم هستیم– به تظاهر کنندگان:

تظاهراتی که امروزه درعراق علیه فساد قانونی وفساد فرد اجراکننده در حال برگزاری است، با عوض کردن افراد فاسد بادیگران امکان پذیر نیست، فرددیگری که روش حاکمیت مردم را اجرا می کند، گفتیم که ضمانت با قانون معصوم واجراکننده معصوم می باشد، ای عراقی ها، تمام مشکلات شما با رجوع به حاکمیت خدا قابل حل است، یعنی به قانون + اجراکننده نیاز است که هر ۲ از سوی خداوند تعیین شده اند. وقانون واجرا کننده –به فضل خداوند– در این زمان وجود دارد،با وجود وصی وفرستاده امام مهدی ع سیداحمدالحسن ص.

۵.نکته آخر، بعداز این که فهمیدیم اشکال وجدال در این موضوع به خاطر تفسیر اشتباه از ختم نبوت است –من به بینندگان عزیز هدیه ای تقدیم می کنم– کتاب نبوت خاتم نبوت محمد ص تالیف سیداحمدالحسن وصی وفرستاده امام مهدی ص واین کتاب در سایت های رسمی دعوت وکتاب فروشی های دعوت موجود است.

بنابراین ضروری است که معنای صحیح ختم نبوت وفرستادن را بررسی کنیم، معنایی که با متون دینی –قرآن و روایات– همخوانی دارد تابه واسطه آن شبهات را حل کنیم، ویکی از این شبهات شبهه متغیر با ثابت است. چیزی که بعداز رحلت پیامبر ص به اتمام رسیده است، فرستان مستقیم از سوی خداوند تبارک وتعالی است ولی بعداز محمد ص فرستادن و برانگیختن از سوی ایشان شروع شده است، به همین خاطر در زیارت پیامبر ص می گویم: «السلام علیک ایها الخاتم لماسبق والفتاح لما استقبل» «سلام بر تو ای فردی که قبل را به پایان رساندی وآینده را آغاز نمودی»

این خلاصه ای بودوبرای تفصیل وتوضیح به کتاب نبوت خاتم سیداحمدالحسن روحی فذاه مراجعه کنید، ومی توانید به واسطه آن ارتباط بین ثابت ومتغیر راباوجود همیشگی خلیفه خدا در هر زمانی پاسخ دهید، والحمدلله رب العالمین.

و گفت: ای فرزندان! با این غذائی که درست کردیم، به سراغ برادرانت روانه شو تا با آن علیه دشمن قدرت بگیرند. او مردی کوتاه قد و سبزینه و کوتاه موی بود و قلبی پاک داشت. به سوی سپاه رفت و دو سپاه نزدیک هم شده بودند.

ابوبصیر می گوید: امام صادق ع فرمود: «داود بر سنگی گذشت. آن سنگ گفت: ای داود! مرا بردار و با من جالوت را بکش. چون برای کشتن او خلق شدم. پس آن را برداشت و در سنگ دانی گذاشت که از آن به سمت گوسفندان پرتاب می کرد. هنگامی که وارد سپاه شد شنید که امر جالوت را به بزرگی یاد می کردند.

داود به آن ها گفت: هر چند که امر او را بزرگ بشمارید، به خدا سوگند هر گاه او را ببینم او را خواهم کشت.

در تصمیم داود گفتگو کردند تا اینکه او را نزد طالوت بردند.

(طالوت)گفت: ای جوان چقدر نیرو داری و چگونه خود را تجربه کرده ای؟

(داود)گفت: دژنده بر گوسفندی از گوسفندانم هجوم می آورد. پس به سوی او می شتافتم و دو فک او را باز می کردم وگوسفند را از دهان او در می آوردم.

(طالوت) گفت: زره گشادی بیاورید.

(امام صادق ع) فرمود: زره ای آوردند وآن را به گردن او افکند. (داود) آن را به تن کرد. تا اینکه طالوت و افرادی که از بنی اسرائیل حاضر بودند، نگاه می کردند.

طالوت گفت: به خدا سوگند! خداوند به وسیله(داود) او را خواهد کشت.

(امام صادق ع) فرمود: آن گاه که شب را به صبح رساندند و به سوی طالوت برگشتند ومردم روبروی هم قرار گرفتند.

داود گفت: جالوت را به من نشان دهید. هنگامی که او را دید، سنگ را در فلاخن خود گذاشت وبه سمت جالوت افکند. سنگ به پیشانی جالوت اصابت کرد و از اسب به زمین افتاد.

ومردم گفتند: داود جالوت را کشت...! البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی مج ۱/ج ۲/ ص ۵۲۳-۵۲۴/ج ۱۹

رساندن جنگی که سپاه طالوت از سخت بودن دشمن و تعداد زیاد و آلات جنگ آن ها رنج می بردند، آماده است...

داود (ع) نیز همراه پادشاهی کریمی چون طالوت (ع) موعود به پیروزی بود. لکن پیروزی او در گرو کسی که جوشن(زره پوش) را بر تن کند ومناسب او باشد، بود. پس جوشن نشانه ای برای تحقق پیروزی نزد طالوت(ع) است. البته اگر آن کس که برای او ساخته شده آن را به تن کند.

و هنگامی که داود چوپان -داود خادم- نزد طالوت آمد، با حِقارت به او نگاه نکرد؛ بلکه در پی مناسبت زره و تحقق آن بر تن داود بود. پس نسبت به توانایی او قبل از مشارکت در جنگ، توضیح خواست و زره را به سوی او افکند. داود آن را به تن کرد و گوئی، زره برای او ساخته شده بود.

پس طالوت از بابت پیروزی به یقین رسید وعلی رغم آنچه در نفوس حاضران وجود داشت به داود اجازه مشارکت در جنگ را داد و هر آنچه بود، خداوند سبحان در قول خویش ذکر نمود: «فَهَرَمُوهُم يَادْنِیَ اللّٰهُ وَقَتْل دَاوُدَ جَالُوتَ وَاتَّاهَ اللّٰهُ الْمُلْکَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بِنَضِیْهِمْ بَقِیَضَ لَفَسَدَتِ الْاَرْضُ وَلَکِنَ اللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعَالَمِیْنَ»البقرة/۲۵۱ «آنان را با اجازه خداوند، شکست داد و داود جالوت را کشت و خداوند به او فرمان روایی وحکمت داد. و از هر چه می خواست، به او آموزش داد. اگر بازداشتن برخی از مردم، نسبت به برخی دیگر نبود، در زمین فساد ایجاد می شد. ولی خداوند صاحب فضیلت بر جهانیان است.»

به فرمان خدا، آن ها سپاه دشمن را به شکست و داشتند. و «داود» «جالوت» را کشت و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آنچه میخواست به او آموزش داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمیکرد، زمین را فساد فرا میگرفت. ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد.

امام صادق ع فرمود: «داود (ع) وچهار برادر و پدر پیرشان باهم بودند. داود در چراندن گوسفندان، پدر مشغول شد. پس طالوت سپاه را به راه انداخت و پدرشان، داود را که کوچک ترین آن هاست، خواست

نگرش سوم: ندای ملکوتی خداوند؟

از خواننده محترم می خواهم در مسیر توحید عملی با من مشارکت کرده و هم سفر گردد. به این معنا که با هم در عملی همراه باشیم. ما درک کردیم -هر چند که ادراک ما ابتدایی است- عقب ماندگی و درگیری ها و تقصیر و همه مصیبت ها، از منیت است. منیتی که رسول الله(ص) آن را دشمن ترین دشمنان نامیده و فرمود: «اعدی اعدائک نفسک التی بین جنبتک» «دشمن ترین دشمنانت، نفسی است که در بین سینه توست.» بحارالانوار ج ۶۷ ص ۶۴

واین -منیت - یا خود خواهی و خودبینی- ذاتی است که در شبکه پیچیده از حجاب وپرده ها است- عمل می کند؛ تا دیگران را از حضور و نه فقط وجود خود آگاه سازد ودیگران را به آنچه از او صادر می شود، متوجه گرداند؛ گوئی از تولید خویش است و نه راهی برای نقل و رساندن آن.

در پیشاپیش ما شخصی وجود دارد که توحید را با عمل، از لابلای انکار ذات خویش تطبیق داد وآن شخصیت پیامبر خدا و خلیفه او، داود (ع) است. آن بنده نیکو که خواست، صدای خالق واقربدار خویش را در همه چیز بشنود. بر اوست که در ذهن او خطوط نکند که برتر از هر مخلوقی که شریک برای او در خلق است، می باشد. پس همه چیز ما دهن خداوند سبحان، شریکی در خلق برای توست. از بزرگترین مخلوق گرفته تا مخلوق موصوف ب«مقتال ذره» و این مثال ذره در رساندن رسالت آفریدگار با همه مخلوقات شریک است.

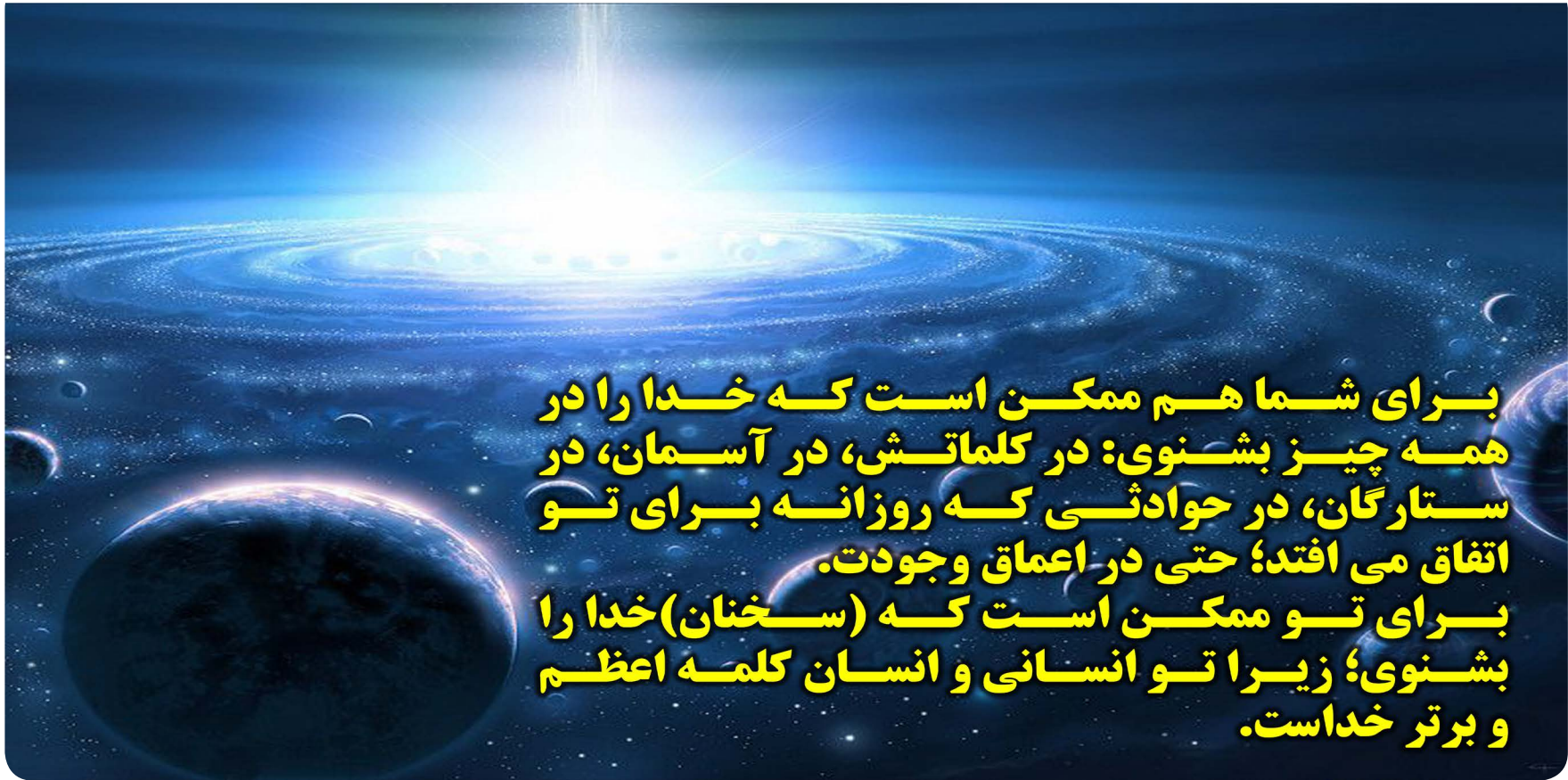
هیچ برتری یا برتر بودن بین مخلوقات وجود ندارد، مگر با رساندن رسالت خویش. من و تو و همه مخلوقات قادر نیستیم، در زمینه عمل ارزش عمل خویش را نسبت به عمل دیگران برتر بدانیم.

لکن می تواند ارزش عمل خویش را نسبت به امکاناتی که خالق برای رساندن رسالت داده است، ارزش یابی کند. قطعا امکاناتی که نزد انسان برای رساندن رسالت پروردگار و روشن نمودن هدف از خلقت اوست، غیر از امکاناتی است که نزد سنگ است. پس انسان در تبلیغ رسالت، امکانات ومسئولیت او بیشتر و مناسب با امکانات او است. لذا باید بر حسب امکانات داده شده، عمل نماید. همان گونه سنگ با همه امکاناتی که دارد، برای رساندن کلمه پروردگارش عمل می کند و لذا لازم است به این ملاحظه توجه داشته باشیم: همانا همه چیز رسالتی از خداوند سبحان است و وجود و عمل او، دلیل رسالت او است و اگر بار رسالت خداوند سبحان نباشد، حکمتی از وجود نخواهد داشت.

سنگی که داود (ع) از بین همه سنگ های بیابان اختیار کرد، رسالتی از خداوند سبحان برای داود(ع) بود. این بنده نیکو که پدرش او را برای رعایت کارهای برادران جنگنده خود در سپاه فرستاد. نه برای جنگیدن با هم رزم، برای برادران خود. بلکه به عنوان خادمی برای آن ها بود. چون قوم قدرتی برای داود نمی دیدند تا نسبت به آن حساسی باز کنند.

یا جایگاه او را نزد آن ها بالا برد و داود (ع) دلیلی در برتری خود بر مخلوقی از مخلوقات خداوند سبحان نمی دید. بدین سبب سنگ در جبهه جنگ، بر گذر کنندگان فریاد می زد:«مرا بردار و دشمن خداوند را با من بکش.» لکن گذر کنندگان نمی شنیدند و هرکدام به شنیدن صدای نفس مشغول بود. شاید به درهم آمیختن صداهای جبهه جنگ، مشغول بودند. مگر داود (ع) که به صدای پروردگار گوش می داد. شنونده عالی که صداها بر او آمیخته نمی شد.

لذا خلیفه خداوند بود که به دوره آمادگی، گذر می کرد تا همانند سرور خویش -خداوند سبحان- گردد؛ که صداها بر او آمیخته نمی گشت. تا مستحق و متخلق به اخلاق خلافت گردد. لذا هنگامی که داود به زمین جبهه گذشت تا غذای برادران جنگنده خود را برساند، راه و گذر او بر آن سنگی که فرستاده خداست افتاد و ندای او را شنید: «مرا بردار و با من دشمن خدا را بکش.» و هنگامی که داود سخن او را شنید، به سرعت آن را برداشت و به سوی طالوت پادشاه شتافت و به او خبر داد که در به نتیجه



برای شما هم ممکن است که خدا را در همه چیز بشنوی: در کلماتش، در آسمان، در ستارگان، در حوادثی که روزانه برای تو اتفاق می افتد؛ حتی در اعماق وجودت. برای تو ممکن است که (سخنان)خدا را بشنوی؛ زیرا تو انسانی و انسان کلمه اعظم و برتر خداست.

نشانه های ظه



از کتاب عبد الله بن بشاز (اگر خداوند بخواهد که قائم آل محمد (ع) را ظاهر کند جنگ را از صفر شروع می کند و به صفر تمام می کند و آن زمان خروج مهدی است).

(الاصراط المستقیم: ۲ / ۲۵)

عمار بن یاسر می گوید: «دولت اهل بیت پیامبر شما در آخرالزمان است و برای آن، نشانه های است. زمانه که آن را دیدید، مآلزم زمین باشید و دست بردارید (و کاری انجام ندهید). تا اینکه نشانه های آن بیاید. زمانه که روم و ترک علیه شما، هم پیمان شوند و لشکریان آماده شوند و خلیفه شما که اموال را جمع آوری می کرد، از دنیا برود و بعد از او مرد صحیحی جانشینش شود و بعد از چند سال از بیعتش خلع شود و از بین رفتن فرمان رویه آنان از جای باشد که آغاز شده است و ترک و روم بایکدیگر مخالفت کنند و جنگ هادرزمین بسازند و صد از زندهای آذیوار دمشق صدابزنند: وی بر مردم زمین! به خاطر رشی که نزد یک شده است. و مسجد غریبش دز زمین فرورود، تا اینکه دیوارش فروریزد و ۳ فرد در شام آتشکار شوند که همه آنان، طلب فرمان رویه می کنند. مردی ابقع و مردی امهوب و مردی از خانواده ابوسفیان که در کلب خروج می کند و مردم در دمشق حاضر می شوند و اهل غرب به مصر خروج می کنند. و قتل وارد شوند. این نشانه سفیانی است. و قبل از آن، مردی خروج می کند که به آل محمد دعوت می کند و ترک در حیره فرود می آید و روم در فلسطین فرود می آید و عبد الله پیشه می گیرد: تا اینکه لشکریان آن دود در قریس اودر نه مردیدار می کنند و جنگ بزرگ می شود و صاحب مغرب می رود و مردان راه می کشند و خانم ها را به اسارت می برد. سپس در قریس باز می گردد. تا اینکه سفیانی در جزیره فرود می آید. بهانه پیشه می گیرد و سفیانی، آنچه را جمع کردند، به دست می آورد. سپس به سوی کوفه می رود و یزید آل محمد ص را می کشد. و مردی که نام آنان را دارد، می کشد. سپس مهدی خروج می کند که بر جمادارش، شعیب بن صالح است. زمانه که مردم شام دیدند که امر آن بر فرزندان ابوسفیان جمع شده است، به مکه ملحق می شوند. در این هنگام است که نفس رزک به کشته می شود... و صد از زندهای آن آسمان صداهای زند که ای مردم! فرمان روی شما فاقه است. این همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ستم و جور پر شده است.»

بحارالانوار (ط - بیروت) ج ۵۲ ص ۲۰۷، غیبت طوسی ص ۴۶۳

قانون شناخت حجت خدا

حکمت الهی اقتضاء می کند که قانونی برای شناخت خلیفه خداوند در زمین و در هر زمان قرار داده شود. و باید این قانون از روز اولی که خداوند سبحان خلیفه اش را در زمین قرار داده است، قرار داده شود. ممکن نیست که این قانون در یکی از رسالت های آسمانی قرار داد شود که از روز اول متأخر است؛ به خاطر اینکه از روز اول، مکلفینی وجود دارد. حداقل حدّ مشترک برای همه این است که ابلیس به عنوان مکلفی از روز اول وجود داشته است. و مکلف برای شناخت این صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است. و الا او از دنباله روی از صاحب حق الهی عذر می آورد که نمی توانسته تفاوت قائل شود و نزد او قانون الهی برای شناخت این خلیفه الهی –که از سوی خداوند سبحان و متعال قرار داده شد– وجود ندارد.

حدّ مشترک برای همه از زمان تاریخ روز اول –که خداوند در آن، خلیفه اش را در زمین قرار داد– این است که خداوند:

۱.خداوند در حضور فرشتگان و ابلیس نسبت به آدم نصّ نمود و اینکه او خلیفه اش در زمین است.

۲.بعداز اینکه خداوند، آدم ع را آفرید، همه نام ها را به او آموزش داد.

۳.سپس خداوند به همه افرادی که او را در آن زمان می پرستیدند –فرشتگان و ابلیس– دستور داد که به آدم سجده کنند.

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه ای قرار می دهم. عرض کردند: آیا در زمین، فردی را قرار می دهی که در آن فساد می کند و خونریزی می کند؟ درحالی که ما با ستایش تو تسبیحّت می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم. ایشان فرمود: من مسئله ای را می دانم که شما نمی دانید.» «خداوند تمامی نام ها را به آدم آموزش داد. سپس آن را برای فرشتگان عرضه کرد. فرمود: اگر راست می گوئید، این نام ها را به من خبر دهید.» «زمانی که او را درست کردم و از رجم در او دیدم، برایش سجده کنان بیفتید.» «زمانی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. آنان سجده کردند، بجز ابلیس. او از جن بود و از دستور پروردگارش سر باز زد. آیا او وفرزندانش را دوستانی بجز من انتخاب می کنید؟ آنان دشمن شما هستند، چه بد جانشین هایی برای ستمکاران هستند»

این مسائل ۳ گانه قانون خداوند سبحان و متعال برای شناخت حجتش بر مردم و خلیفه خداوند در زمین است. و این مسائل ۳گانه قانونی است که خداوند سبحان و متعال برای شناخت خلیفه اش از روز اول قرار داده است. و این سنت الهی تا پایان دنیا و برپاشدن ساعت(قیامت) ادامه دارد.

«سنت خداوند در میان افراد قبلی بود. برای سنت خداوند تغییری نمی یایی.»

«سنت خداوند در میان افراد قبلی بود. برای سنت خداوند تغییری نمی یایی.»

همان طور که(مثال) ساده این است که هر انسانی که کارخانه یا مزرعه یا کشتی داشته باشد یا هر چیزی که در آن، کارگرانی باشد که برایش در آن کار می کنند، باید برایشان فردی را تعیین نماید که رئیس آنان باشد. باید نام او را معرفی کند و الا هرج و مرج به وجود می آید. همان طور که باید این فرد، داناترین و با فضیلت ترین آنان باشد. و باید آنان را به اطاعت از او دستور دهد؛ تا مطلقاً که بدان امید دارد، محقق شود و الا اگر این انسان در هر کدام از این مسائل۳گانه کوتاهی کند، حکمت به سفاقت تبدیل می شود. پس مردم چگونه برای خداوند جایز می دانند که هر کدام از این مسائل ۳ گانه را ترک نمایند؛ درحالی که او حکیم مطلق است؟!

اگر مقداری در این مورد تفصیل بدهیم، می بینیم که نصّ الهی به آدم ع به وصیت تبدیل شده است؛ به خاطر وجود خلیفه قبلی. ایشان به دستور خداوند سبحان و متعال به مابعدش نصّ می کند. این جزو واجبات او، به عنوان خلیفه خداوند در زمین است. خداوند متعال فرمود: «خداوند به شما

دستور می دهد که امانت ها را به اهلس بدهید.»

اما منظور از آموزش اسماء و نام ها توسط خداوند به آدم این است که او به حقیقت اسماء الهی شناخت پیدا کرد و با آن زینت شد و آن اسماء در او تجلّی نمود؛ تا او خلیفه خداوند در زمین شود. او نام های فرشتگان را به آنان خبر داد. یعنی آنان را به حقیقت نام های الهی که از آن آفریده شدند، خبر داد. خداوند سبحان به آدم همه اسماء الهی را به اندازه جایگاهش ع به او شناساند. اما هر کدام از فرشتگان فقط یک نام یا نام هایی را می شناختند که از آن آفریده شدند. به همین علت نیز حجیت آدم ع با علم و حکمت برآنان ثابت شد.



مسئله سوم در این قانون، دستور خداوند سبحان و متعال به فرشتگان و ابلیس برای سجده به آدم بود. این مسئله به عنوان تمرین عملی برای خلیفه بود؛ تا نقش خود را به عنوان مستخلف(تعیین شده) انجام دهد. و تمرین عملی برای کارگزاران خداوند –فرشتگان– بود تا نقش خود را به عنوان کارگزاران و دانشجو نزد این خلیفه –آدم ع– انجام دهند. این مسئله ثابت می کند که حاکمیت خداوند و فرمان روایی خداوند در زمین، از خلال اطاعت از خلیفه خداوند در زمین محقّق می شود. همچنین همه فرستادگان –که محمد ص نیز جزو آنان است– این پرچم را به دوش می کشیدند: «البیعه لله، یا حاکمیت خداوند، یا فرمان روایی از آن خداست» و با افرادی که به حاکمیت مردم اقرار می کردند برخورد می کردند و حاکمیت خداوند و فرمان روایی خداوند سبحان و متعال را نمی پذیرفتند. آنان همیشه با این درخواست و این برخورد متهم بودند. در مورد عیسی ع گفته شد که فقط آمده است تا فرمان روایی بنی اسرائیل را درخواست کند. و در مورد محمد ص گفته شد: «نه بهیشت است و نه

آتش. بلکه فرمان روایی است» یعنی محمد آمده است تا برای خودش و اهل بیتش درخواست فرمان روایی نماید. در مورد علی ع گفته شده است که نسبت به فرمان روایی حریص است.

در حقیقت فردی که حالات عیسی یا محمد ص یا علی ع را دنبال کند، می بیند که ایشان از دنیا و زینت های آن و از مال یا مقامی که در آن می باشد، روی گردان هستند. ولی این دستور خداوند به آنان است که فرمان روایی او –سبحانه و تعالی– را درخواست کنند. سپس آنان می دانند که مردم فرمان روایی را به آنان نمی دهند. بلکه آنان را به ریشخند می گیرند و مسخره می کنند و به آنان هتک حرمت می کنند و قصد کشتن یا زندانی کردن آنان را انجام می دهند. این شبیه عیسی ع است که تاجی از خار بر سرش نهادند و او را قبل از به دار آویختنش مسخره می کردند. این علی ع است که درش را شکستند و پهلوی همسرش زهراء س را شکستند و او را از خانه اش بیرون کشیدند و شمشیرها به سمت صورتش بود. این موسی بن جعفر ع بود که فدک را این گونه مشخص کرد که فرمان روایی و خلافت خداوند در زمین است و زندانی شد تا اینکه از دنیا رفت. با این حال بسیاری



از نادان ها، مسئله ای شبیه به درخواست فرمان روایی خداوند سبحان و متعال توسط صاحب حق را غدّری برای سقوط خود قرار می دهند و در صورت صاحب حق الهی فریاد می زنند که او آمده است تا فقط درخواست فرمان روایی کند. حقیقت این است که اگر خلیفه خداوند در زمین، طالب دنیا یا فرمان روایی بود، اصلاً آن را درخواست نمی کرد؛ به این خاطر که او می داند: این درخواست قطعاً باعث از بین رفتن احترامش و مسخره کردن و این سخن به او می شود که طالب دنیاست.

سپس راه دیگری می پیومد که همه مردم آن را می شناسند، ولی از آن غافل هستند. همان راه تمام افرادی که به فرمان روایی دنیوی رسیدند؛ به واسطه فریب و دروغ پردازی یا کشتن و ترساندن. علی ع طالب دنیا بود. ولی می فرمود: من وصی محمد هستم و من خلیفه خداوند در زمین هستم. در مقابل فردی که به فرمان روایی دنیوی رسیده بود، ابوبکر بن حقهاف بود که می گفت: «مرا رها کنید. چرا که بهترین شما نیستم»

آیا علی طالب دنیا بود یا ابن ابی حقهاف از فرمان روایی دنیوی روی گردان

بود. او بود که حق وصی ع را انکار کرد و وصیت رسول الله ص را به خاطر فرمان روایی دنیوی انکار نمود؟! شما را چه شده است. چگونه حکم می کنید؟!.

همه اوصیاء ع وصیت را آوردند و نسبت به آن تأکید نمودند. بلکه در سخت ترین شرایط می بینیم که حسین ع در کربلا به آنان می فرماید: در زمین جست و جو کنید. فردی نزدیک تر از من به محمد ص نمی یابید. «من تنها نوه محمد در این زمین هستم». ایشان ع در اینجا نسبت به وصیت و نصّ الهی تأکید می کند«فرزندانی که برخی از نسل دیگری هستند. خداوند شوالی داناست.» افرادی که این آیه را می فهمند، می دانند که منظور از حسین ع این است که وصایت محصور در ایشان ع است؛ به این خاطر که ایشان تنها فرد از این نسل جانشین می باشد.

الان به یوسف ع باز می گردیم تا بباییم:

۱-وصیت:

در سخن یعقوب ع به یوسف ع: «این چنین است که پروردگارت تو را برگزید و به تو از تأویل احادیث، آموخت ونعمتش را بر تو و بر خاندان

یعقوب به اتمام رساند. همان طور که قبلا بر پدرانت –ابراهیم واسحاق– به اتمام رساند. پروردگارت دانای با حکمت است.»

یعقوب بیان می کند که یوسف ع وصی اوست و اوست که ادامه دعوت ابراهیم ع است و با تمام روشنی.

و در سخن یوسف ع: «از آیین پدرانم –ابراهیم و اسحاق و یعقوب– دنباله روی می کنم. برای ما سزاوار نیست که به خداوند چیزی شرک بزریم. این از فضل خداوند به ما و بر مردم می باشد. ولی بیشتر مردم شکر نمی کنند.» یوسف ع نسبت به منسوب بودن او به پیامبران ع تأکید می نماید و اینکه او خط طبعی برای ادامه دعوت آنان ع می باشد.

۲-علم:

در سخن او: «فرمود: غذایی که روزی شماست را نمی آورند، مگر اینکه من شما –قبل از آن که آن را بیاورند– را از تأویلش باخبر می کنم. این جزو مسائلی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین گروهی را رها می کنم که به خداوند ایمان ندارند و به آخرت کافر هستند.»

و در سخن او: «۷ سال پی در پی بکارید. آنچه درو کردید –مگر مقدار اندکی که می خورید– در خوشه اش باقی بگذارید. سپس

بعد از آن ۷ سال سخت می آید که همه چیزهایی را که از قبل نهادید، می خورید. مگر اندکی که ذخیره می نمایید. سپس بعد از آن، سالی می آید که برای مردم باران می آید و در آن آب میوه می گیرند.»

و در سخن او: «فرمود: مرا بر ثروت های زمین قرار بده. من محافظت کننده دانایی هستم.»

۳-البیعه لله:

در سخن او: «ای دو دوست زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهتر است یا خداوند یگانه قهار؟ چیزهایی که بجز او می پرستید، نام هایی است که شما و پدرانتان آن ها را نامگذاری نمودید و خداوند برای آن ها دلیل نفرستاده است. حکم فقط برای خداوند است. دستور داده است که فقط او را بپرستید. این دین استوار است. ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

حاکمیت از آن کیست...!؟

آیا ممکن است که مردم، حاکمی را جهت اجرای شریعت خداوند در زمین از طریق شوری انتخاب کنند؟ پرسش/یا توجه به آیه ۳۸سوره شوری که می فرماید: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» «افرادی که پاسخ پروردگارشان را دادند و نماز را به پا داشتند و کار آنان مابینشان با مشورت است و افرادی که از آنچه روزیشان دادیم، انفاق می کنند»

این امکان وجود دارد که مردم حاکم مجری شریعت خداوند در زمین را از طریق شوری معین کنند. یعنی گاهی حاکم یا خلیفه خدا را مردم برگزینند وگاهی اوقات توسط خداوند برگزیده شود؟

پاسخ/ بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد و آل محمد الائمة والمهدين وسلم تسليماً
حاکمیت خدا به معنای این است که حکم –چه از لحاظ تشریع وچه از لحاظ اجراء– مخصوص خداوند است وخداوند شریعت را وضع می کند و اوست که برای اجرای آن کسی را منصوب می کند. حال این شخص ممکن است نبی یا وصی یا امام و یا حتی حاکمی مانند طالوت باشد. «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» البقرة ۲۴۷ «پیامبرشان به آنان فرمود: خداوند برایتان طالوت را به عنوان پادشاه مبعوث کرد.»

حاکمیت خدا در زمین هم در تشریع و هم تنفیذ می باشد. تشریع همان شریعت الهی است و اجرا و تنفیذ که از خلال آن بایستی حاکم مبرزای آن خطا باشد. در غیر این صورت، خطای موجود در آن به خداوند منسوب می شود؛ چون حاکمیت اوست وبه همین سبب همه اتفاق نظر دارند که در مورد بخشی اول از حاکمیت که تشریع الهی است، بشر حق دخالت در آن را ندارد یا حق ندارند، برحسب هواهای نفسانی آن را وضع کنند. ولی اختلاف نظر در مورد تنفیذ واجرا یا همین مجری این تشریع است. اگر استیلای ابوبکر وعمر بر کسی نبود، اختلافی بین مسلمین در مورد بخشی اول حاصل نمی شد. نظر قرآن در بیان اینکه خداوند خلیفه در زمین را بر می گزیند، واضح است «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»بقره ۳۰ «من در زمین خلیفه ای قرار می دهم.» و افرادی که قائل به این باشند که مردم می توانند اجرا و شخص مجری را انتخاب کنند و عصمت او هم شرط نیست، به ناچار مجبور شدند که شرط سومی را به این بند اضافه کنند. آن اینکه مجری شریعت اگر از خداوند اطاعت کرد، مورد اطاعت قرار می گیرد و اگر از خداوند سرپیچی کند، از او اطاعت نمی شود ودر واقع این به مسخره گرفتن عقل آدمی است؛ چون چه کسی مشخص می کند که حاکم خلاف شریعت رفتار کرده یا خیر؟ آیا هر شخصی حق دارد، این مسئله را محدود کند و بر حسب آن اطاعت یا سرپیچی کند؟یا مثلاً به فقهاء مراجعه کند؟ با وجود اینکه هر فقیهی، نظری خلاف نظر دیگر فقهاء دارد. برخی حرام می کند وبرخی حلال وبهترین دلیل بر این مسئله رضاع کبیر و زواج میسار و آواز خواندن در زمان ما است. مثلاً در کشور سعودی اگر بنا بر فتوای مستشار ملکی العییکان، رضاع کبیر مشروع باشد و در عین حال در جای دیگر این مسئله حرام باشد، مسلمانان ساکن سعودی حاکم را مطیع خداوند عنوان کنند و از او اطاعت کنند یا نه، خداوند را عصیان کرده واز او پیروی نمی کنند؟ بعد از این کسی که این شریعت را برای مردم مشخص می کند که این طاعت است واین معصیت و در این مسئله قول حاکم مورد قبول است؛ چون اطاعت از خداوند است ودر این مسئله مورد

قبول نیست؛ چون معصیت است. آیاچنین شخصی بهتر نیست خود حاکم باشد زیرا او به شریعت آگاه تر است وحاکم خود مجری شریعت است؟بنابراین در حقیقت هیچ راه حلی بجز این باقی نمی ماند که شریعت(قانون) ومجری آن (حاکم) –هر دو– را خداوند تعیین می کند.

اما در مورد آیه شریفه: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» الشوری: ۳۸ سوال اینجاست که آیا خلافت خدا در زمین، امر مردم است یا امر خدا؟ برای توضیح بیشتر، مثالی می زنم: آیا خلافت زید در منزلش امر اوست یا امر زید است؟ واضح است که امر زید است و این زید است که نماینده خود در منزل را تعیین می کند و دخالت عمرو ارزشی ندارد. بلکه طبق همه عرف های و قوانین جهان بی ادبی وغیر شرعی وغیر مقبول است وعقل آن را نمی پذیرد. بنابراین خلافت خدا در زمین امر خداوند است، نه امر مردم. بنابراین اگر خداوند است که خلیفه خود در زمین را بر می گزیند نه مردم. اگر مردم این کار را انجام دهند، تنصیب آن ها –طبق همه عرف ها وقوانین– هیچ ارزشی ندارد. بلکه بی ادبی وغیر شرعی وغیر اخلاقی خواهد بود. خداوند آدم را به عنوان اولین خلیفه در زمین برگزید و به فرشتگان اجازه نداد که از میان خود یا از میان جمع دیگری کسی را انتخاب کنند. بنابراین اگر خداوند به فرشتگان پاک معصوم اجازه نداد تا خلیفه او در زمین را انتخاب کنند، چگونه به مردم که معصوم نیستند و در ساده ترین امور گاهی دچار اشتباه می شوند وگاهی به صواب عمل می کنند، اجازه می دهد خلیفه او را انتخاب کنند. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلِمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»البقرة ۳۰ «زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه ای قرار می دهم. آنان عرض کردند: آیا در آن، فردی را قرار می دهی که فساد می کند و خون ریزی می کند؟ در حالی که ما با ستایش تو، تسبیحت می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم. فرمود: من مسئله ای را می دانم که شما نمی دانید.»

خلافت خدا در زمین، امر مربوط به خداوند است و کسی حق ندارد، بگوید: از جمله امور مردم است. مگر اینکه عناد و لجبازی را دنبال کند و بگوید مرغ یک پا دارد!

خداوند می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وكسی بگوید که این آیه بدین معناست که همه مردم خلفای خداوند هستند، یعنی خلفای او در عمارت زمین هستند وبنا می کنند و زراعت می کنند؛ به آن ها می گوئیم که آیا خداوند کشاورز یا بناست یا نه؟ او خداوند است که خلق را آفریده ومالك آن هاست و ملك حقیقی آن هاست وهر کس در زمین جانشین او باشد، قائم مقام او خواهد بود؛ چون مالك ملك است. بنابراین خلیفه خدا، خود ملك وحاکم در زمین خواهد بود در قرآن نیز آمده که: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» ص: ۲۶ «ای داود! ما تو را خلیفه ای در زمین قرار دادیم. بین مردم به حق حکم نما و از هوای نفس دنباله روی نکن. چون تو را از راه خداوند باز می دارد. آن هایی که از راه خداوند گمراه می شوند، برایشان عذاب شدید است؛ به این خاطر که روز محاسبه را فراموش نمودند.» اگر خلافت خدا در زمین برای همه مردم می بود، حضرت داود نیز از جمله مردم است ولازم نبود خداوند بار دیگر او را مورد خطاب قرار دهد و به او بفرماید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»

وآیه روشن می کند که این خلافت شامل ملك وحكم در بین مردم می کند. «فاحكم بين الناس بالحق» این آیه واضح و آشکار است که این خلفای خداوند در زمین هستند که حکومت می کنند.

برگرفته از کتاب جواب المنير /سيد احمد الحسن ع

www.zamanezohoor.com

سایت رسمی هفته نامه زمان ظهور:

آدرس روم مسجر انصار امام مهدی ع :

Paltalk > Asia and pacific > Iran > lil Ansar Emam Mahdi 10313 lil

FB/ALnajafALashraf313

سایت رسمی دعوت انصار امام مهدی (ع)

www.almahdyoon.co